

The role of school (Maktab Khaneh) educational methods on Jamal Zadeh's image of the Spirituality

Seyed Zaher Hosseini¹ | Nematullah Safari Forushani²

(DOI): [10.22034/skh.2024.17532.1480](https://doi.org/10.22034/skh.2024.17532.1480)

Abstract

Original Article
P 121 -146

Due to its long history and maximum coverage, "School" is considered one of the most important educational institutions, which has had a lasting impact on the educational culture. These centers carried the main burden of education. Although the schools lacked a comprehensive and nationwide and written system, but in all of them, according to an unwritten law, children were obliged to obey the orders of the mullah of the school. The emphasis of the school system was to educate students with a religious and Islamic spirit. Knowing the educational style of a school can provide a deeper understanding of the impact of Jamal Zadeh's image on spirituality and literature. Using the descriptive-analytical method, this research investigates the educational role of Maktabkhane on Jamal Zadeh and its impact on presenting his view of the Spirituality. Also, in this article, the conditions of school formation, curriculum, teaching method, school teacher, and educational environment in schools have been examined. The findings show that the schools where Jamal Zadeh was engaged in education were in the worst conditions in terms of educational methods, education, teaching, course materials, environment and schoolmaster. In the end, it has been concluded that the way and character of some scholars was one of the main causes of Jamal Zadeh's negative view of the Spirituality in his works..

Keywords: Jamal Zadeh, Maktabkhane, critical view, spirituality, corporal punishment.

1. PhD in History of Islamic Civilization, Complex of Islamic History, Tradition and Civilization, Al-Mustafa Al-Alamiyah University, Afghanistan: (zahr_hoseini@miu.ac.ir)

2. Ahl al-Bayt History Group, Islamic Civilization and History Complex, Al-Mustafā (PBUH) Al-Alamiya University, Qom, Iran (nematollah_safari@forushani@miu.ac.ir)

Received: 2022/09/01 | Accepted: 2022/11/11



This article is distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 | <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0>

نقش شیوه‌های آموزشی – تربیتی مکتب‌خانه بر تصویر جمالزاده از روحانیت

سیدظاهر حسینی^۱ (نویسنده مسئول) | نعمت الله صفری فروشانی^۲

شناسه دیجیتال (DOI): [10.22034/skh.2024.17532.1480](https://doi.org/10.22034/skh.2024.17532.1480)

نوع مقاله: علمی پژوهشی

چکیده

ص: ۱۴۶/۱۲۱

«مکتب‌خانه» به دلیل قدمت طولانی و پوشش حداکثری، یکی از مهمترین نهادهای آموزشی-تربیتی، به شمار می‌رود که تأثیرات پایداری در فرهنگ آموزشی-تربیتی داشته است. این مراکز بار اصلی تعلیم و تربیت را بر دوش می‌کشیدند. مکتب‌خانه‌ها هرچند فاقد نظام مدون، مکتوب و سراسری بودند ولی در همه آنها بر طبق قانونی نانوشته، کودکان موظف به اطاعت محض از فرامین ملای مکتب‌دار بودند. تأکید نظام مکتب‌خانه، بیشتر تربیت شاگردانی با روحیه دینی و اسلامی بود. شناخت شیوه و سبک آموزشی-تربیتی مکتب‌خانه‌ای می‌تواند درک عمیق‌تری نسبت به تأثیر تصویر جمالزاده نسبت به روحانیت و ادبیات قرار دهد. این پژوهش با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی در پی بررسی نقش آموزشی-تربیتی مکتب‌خانه بر جمالزاده و تأثیر آن بر ارائه نگاه او به روحانیت است. همچنین در این مقاله شرایط تشکیل مکتب‌خانه، برنامه درسی، شیوه تدریس، مکتب‌دار، محیط آموزشی در مکتب‌خانه‌ها بررسی شده است. یافته‌ها نشان می‌دهد، مکتب‌خانه‌هایی که جمالزاده در آن به آموزش مشغول بوده از نظر روش آموزشی، تربیتی، تدریس، مواد درسی، محیط و مکتب‌دار در بدترین شرایط قرار داشتند. در پایان این نتیجه بدست آمده است که روش و منش بعضی از مکتب‌دارها یکی از علل عمده تأثیر نگاه منفی جمالزاده به روحانیت در آثارش بوده است.

کلید واژه‌ها: جمالزاده، مکتب‌خانه، نگاه انتقادی، روحانیت، تنبیه جسمی

۱ - دکترای تاریخ تمدن اسلامی، مجتمع تاریخ سیره و تمدن اسلامی جامعه المصطفی العالمیه، افغانستان: (zaher_hoseini@miu.ac.ir)

۲ - گروه تاریخ اهل بیت، مجتمع تاریخ سیره و تمدن اسلامی، جامعه المصطفی (ص) العالمیه، قم، ایران.

(nematollah_safari@forushani@miu.ac.ir)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۹/۱۲ | تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۱/۱۸



This article is distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 | <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0>

مقدمه

در تاریخ نهادهای آموزشی، تربیتی ایران، مکتب‌خانه‌ها با پوشش و نفوذ گسترده در بیشتر لایه‌های اجتماعی، آثار پایداری بر تعلیم و تربیت این مرزوبوم بر جای گذاشته‌اند، به گونه‌ای که حتی پس از بین رفتن آنها در دوره معاصر، آثار آنها را می‌توان بازشناسی کرد. یکی از آثار انکارناپذیر مکتب‌خانه‌ها، تاثیر در فرهنگ آموزشی و تربیتی است که از آن جمله می‌توان به نگرش دانش‌آموزان به درس و یادگیری، فرایند تدریس، محتوای آموزشی، مدیریت کلاس، روابط معلم و شاگرد و نیز خوی و منش معلمی اشاره کرد. می‌توان گفت مکتب‌خانه‌ها مکانهایی همگانی اما سازمان نیافته‌ای بودند که تعلیم کودکان در سطوح ابتدایی را عهده‌دار بودند. اشخاص مختلفی از مردم امر تعلیم و تربیت بچه‌ها را بر عهده داشتند، به مکتب‌دار اگر معمم بود آخوند و اگر باکاله بود میرزا و اگر از سادات بود آقا می‌گفتند. سیاح انگلیسی، واتسن می‌نویسد: «در تمام شهرها و روستاها، ملاها یا روحانیون هستند که کودکان را تعلیم می‌دهند.»

تعلیم و تربیت در این مکتب‌خانه‌ها به دلیل روش‌های نامناسب تدریس مکتب‌داران و تنبیهات سخت، بیشتر برای کودکان ملال‌آور بود تا لذت‌بخش. تا جایی که بعضی‌ها مکتب‌خانه‌ها را به محبس تشبیه کرده‌اند. و آنرا مکانی برمی‌شمردند که در آن معلومات فطری مبدل به مجهولات شده و شعور افلاطون بی‌اغراق در آنجا خفه و نابود می‌گردید. به نظر میرزا محمدتقی کاشانی، مدیر روزنامه فارس و فرهنگ، مکتب‌خانه محل تحصیل او ویرانه‌ای بود: «کاشانه اوباش و آشیانه بوم و خفاش» رشديه هم مکتب‌خانه‌ها را به زندان بی‌گناهان و اطفال معصوم تشبیه کرده است. که در آن نوآموزان به قول ژاله قائم مقامی «سیلی‌خور ادیب بودند و درسی جز فعل ضرب و قتل به آنها داده نمی‌شد».

سیدمحمدعلی جمالزاده، در آثار داستانی‌اش به انواع تنبیهات و تحقیرهایی که در مکتب‌خانه توسط مکتب‌دار شده اشاراتی دارد، و تصور می‌شود یکی از علل ارایه تصویر منفی از روحانیت را می‌توان در روزگار کودکی جمالزاده و مکتب‌خانه‌هایی که وی به آن می‌رفته است جستجو کرد. محققان برای مکتب‌خانه‌ها محاسن و معایبی شمرده‌اند، و شواهد تاریخی و سرگذشت افرادی همچون جمالزاده نشان می‌دهد که کاستی‌ها و عیب‌های مکتب‌خانه‌ها به مراتب بیش از محاسن‌شان بوده است، به طوری که شاید بتوان گفت بیزاری از مکتب و بی‌سوادی توده عظیمی از مردم از جمله نتایج آن بوده است.

پژوهش‌های بسیاری در مورد مکتب‌خانه‌ها صورت گرفته است اما از زاویه نقش آموزشی -

تربیتی مکتب‌خانه و تاثیر آن بر داستان‌نویس مشهوری همچون جمالزاده بدان نگرسته نشده است. در این مقاله در پی پاسخ دادن به این سوال هستیم: نقش شیوه آموزشی - تربیتی مکتب‌خانه در تاثیر تصویر منفی جمالزاده از روحانیت چه بوده است؟

فرضیه این پژوهش آن است که نظام آموزشی - تربیتی مکتب‌خانه‌ای شکل و قالب اصلی تعلیم و تربیت در دوران کودکی جمالزاده بوده است. و نقش مکتب‌دار، روش مکتب‌دار، مکان مکتب و کتب آموزشی و ... در ارایه تصویر منفی از روحانیت در آثار داستانی وی نقش بسزایی داشته است.

سیدمحمدعلی جمالزاده

سیدمحمدعلی جمالزاده (۱۲۷۰-۱۳۷۶ ه-ق) متولد اصفهان، پدر و اقوام پدریش همه ملا و مقدس و اهل ردا و عمامه و در سلک روحانیان بود. جمالزاده را پدر داستان کوتاه در زبان فارسی و آغازگر سبک واقع‌گرایی در ادبیات فارسی می‌دانند. او در سالهای ۱۹۶۵، ۱۹۶۷، و ۱۹۶۹ نامزد جایزه نوبل ادبیات بود. آثار وی مخصوصاً داستانهایش انتقادی (از وضع زمانه)، ساده، طنزآمیز و آکنده از ضرب‌المثل‌ها و اصطلاحات عامیانه است. جمالزاده روزگار سختی را در مکتب‌خانه گذرانده بود تا جایی که مادرش مجبور شد سه مکتب‌خانه را عوض کند. از مواردی که جمالزاده در آن قلم‌فرسایی کرده می‌توان به این موضوعات اشاره کرد: تاریخ و ادبیات، داستانها، سیاسی و اجتماعی، ترجمه و ... جمالزاده سرانجام در سال ۱۳۷۶ در ۱۰۶ سالگی در یک آسایشگاه سالمندان در ژنو، سوییس درگذشت.

پیشینه تحقیق

درباره نقش شیوه‌های آموزشی - تربیتی مکتب‌خانه بر تصویر جمالزاده از روحانیت، پژوهش توصیفی یا تحلیلی منسجم، و تحقیق جدی و مهمی انجام نشده است. البته مقالات و پژوهش‌های با عناوینی دیگر درباره مکتب‌خانه و محمدعلی جمالزاده، صورت گرفته است که به برخی از آنها شایسته است اشاره شود.

۱- بررسی سیر تحولات نظام آموزشی مکتب‌خانه‌ای در دوره قاجار و پهلوی اول، تالیف نصیری. وی در این مقاله به تاریخچه پیدایش مکتب‌خانه اشاره کرده است و نظام آموزش را از دوران قاجار تا پهلوی اول، به سه دوره تقسیم کرده است. الف: دوره قبل از قاجار با محوریت مکتب‌داران روحانیت. ب: دوره دوم از میانه‌های دوران قاجار و آشنایی ایرانیان با فرهنگ غرب که روحانیان و افراد تحصیل کرده در کنار هم نظام آموزش را بر عهده داشتند. ج: دوره سوم از زمان پهلوی اول شروع و به مرور گسترش پیدا کرد که روحانیان جایی در این نظام آموزشی نداشتند و تحصیل‌کردگان

غرب همه‌کاره بودند. نویسنده در ادامه به دروس مکتب‌خانه‌ها، معایب و محاسن آن پرداخته است. در این مقاله فقط اشاره‌ای مختصر به جمالزاده شده است که وی دو تن از مکتب‌دارهای خوب را نام برده است.

۲- بررسی و نقد برنامه درسی مکتب‌خانه‌ها، تالیف شاه پیوند رضایی. در این مقاله عناصر اصلی برنامه درسی مکتب‌خانه‌ها مورد نقد و بررسی قرار گرفته است و نویسنده مقاله معتقد است اهداف آموزشی در حوزه‌های سه‌گانه شناختی، عاطفی و مهارتی مشخص نیست، همچنین محتوای آموزشی دچار اشکال است و برای نظر خودش عواملی مانند تنبیهات بی‌حد و حصر در مکتب‌خانه‌ها، را برمی‌شمرد.

۳- نقد و بررسی دیدگاه‌های جمالزاده درباره زنان ایرانی، تالیف، محمدرضا نصر اصفهانی، طاهره میرزایی. در این مقاله نویسندگان به نقد و بررسی دیدگاه جمالزاده درباره زنان ایرانی پرداخته است و زنان داستانهای جمالزاده را به پنج گروه تقسیم کرده است. در این مقاله به مقداری از تنبیهاتی که جمالزاده در مکتب‌خانه می‌شده است اشاره شده است.

۴- مکتب‌خانه‌های خصوصی و عمومی در دوره قاجار، نویسنده جعفر آقازاده. این مقاله با روش توصیفی تحلیلی به نگارش درآمده است و نویسنده در آن به ساختار تعلیم و تربیت در دوره قاجار پرداخته است. و معتقد است این ساختار ریشه در تاریخ دوره میانه ایران داشته ولی در دوره صفویه (۹۰۷- ۱۱۳۵ ق) از نظر محتوای مذهبی، قالب شیعی به خود گرفته است. بار اصلی در این دوره‌ها بر دوش مکتب‌خانه‌ها بود و دو نوع مکتب‌خانه عمومی و خصوصی وجود داشت. نویسنده در پایان به این نتیجه می‌رسد که مکتب‌خانه‌های دوره قاجار از نظر شیوه تدریس و مواد درسی در انحطاط قرار داشتند.

۵- سیری در آداب مکتب‌خانه‌ها، نویسنده ابراهیم خلیل - میثاقی ممقانی. نویسنده در این مقاله مکتب‌خانه‌های قدیمی را پایه مدارس امروزی دانسته و معتقد است شناخت این مکتب‌خانه‌ها بعد دیگری از فرهنگ به حساب می‌آیند. و به این نتیجه می‌رسد که سیری در آداب و رسوم و ارزشهای مکتب‌خانه می‌تواند بسیار ثمربخش باشد.

۶- تحلیل فراوانی انواع ادبی در ادبیات مکتب‌خانه‌ای ایران، نویسندگان: صایمه خراسانی- رضا حیدری نوری.

نویسنده در این مقاله به طبقه‌بندی آثار مکتب‌خانه‌ای و عامه ایران در گروه‌های محدود و مشخص از نظر محتوا و مضمون و تعیین نوع ادبی آنها پرداخته است و برای این منظور از کتاب

ادبیات مکتب‌خانه‌ای نوشته حسن ذولفقاری و محبوبه حیدری یاری گرفته است و به این نتیجه رسیده است که ادبیات مکتب‌خانه‌ای تحت تاثیر نوع ادب تعلیمی بوده است و انواع حماسی و غنایی داستانهای عامه از فراوانی نسبتا همسانی برخوردارند.

۷- نگاهی به مکتب‌خانه در ایران، نویسنده محمدرضا قنبری. نویسنده در این مقاله در صدد شفاف سازی نحوه آموزش و مراحل آن، منابع آموزشی و ویژگی‌های معلمان بوده است. از اهداف این مقاله می‌توان به بررسی کارکرد، تاثیر مکتب‌خانه‌ها و جایگاه آن در نظام آموزشی اشاره کرد.

۸- از مکتب‌خانه‌ها تا مدرسه‌های دولتی، بازخوانی انگیزه‌های نظری و عملی راهبر مدارس عصر قاجار، نویسنده رضا ماحوزی. نویسنده به مواجهه مدارس نوین با مکتب‌خانه‌ها پرداخته است و هدف از مقاله را بازخوانی تاریخ تغییر نظام آموزشی ایران از مکتب‌خانه به مدارس نوین در عصر قاجار دانسته و بیان می‌کند که کدام ایده و طرح در این دوره راهبر تحولات نظام آموزشی ایران بوده است. چنان که از عنوانهای تحقیقات مشخص است به نقش شیوه‌های آموزشی - تربیتی مکتب‌خانه بر تصویر جمالزاده از روحانیت پرداخته‌اند، هرچند در لابه‌لای متن این نگاه‌ها اشاره‌هایی بر موضوع شده است. موضوع مذکور که فقط به نقش شیوه‌های آموزشی - تربیتی مکتب‌خانه بر تصویر جمالزاده از روحانیت می‌پردازد بنظر می‌رسد از بدعت و نوآوری برخوردار باشد.

مکتب‌خانه

مکتب‌خانه مرکب از دو کلمه «مکتب» و «خانه» است. مکتب به معنای محلی برای آموزاندن کودکان به کار می‌رود. لغت‌نویسی دیگر می‌نویسد: مکتب به مکانی که در آن کودکان به شیوه سنتی آموزش می‌دیدند، اطلاق می‌شود. بنابراین مکتب به معنای محل آموزش کودکان اطلاق می‌شود، و قید خانه که به آن اضافه شده است، قید زیادی و غیرضروری است. ولی در اصطلاح و کلمات بزرگان و شعرا، مکتب‌خانه به محل تعلیم و آموزش اطلاق می‌شود. البته احتمال دارد مکتب به معنای مصدری خویش باشد.

مکتب‌خانه‌ها متداولترین سازمان تعلیمی ایران بود که پیش از تاسیس مدارس جدید وجود داشته و تا سالها پس از ایجاد مدارس جدید نیز به حیات خود ادامه داد. رضا ارفع می‌نویسد: «معمولا مکتب‌خانه در ولایات، قصبات و آبادی‌های دورافتاده، و گاه در زیرزمین دایر بود». بعضی محل مکتب‌خانه‌ها را در مساجد، خانه‌ها، و یا یکی از دکان‌های بازار دانسته‌اند. بعضی از این مکاتب در اتاق‌های بی‌سقف برگزار می‌شد. عده‌ای آن را دخمه‌ای توصیف کرده‌اند. بعضی از کلاسها هم در خانه مکتب‌دار تشکیل می‌شد.

در این مکتب‌خانه‌ها همواره و حتی در حین درس هم در کلاس درس باز بود و هر رهگذری می‌توانست بچه‌های مکتبی را ببیند که بر زمین نشسته و کتابی جلوی خود داشتند و کلماتی را که مکتب‌دار می‌گفت را دسته‌جمعی و یک صدا می‌خواندند. کف اتاق از آجر یا کاهگل پوشیده شده بود و روی آن معمولاً با حصیر، گلیم‌های دستباف و کهنه، زیراندازهای تکه پارچه بچه‌ها و فرشهای رنگ و رورفته‌ای پوشانده می‌شد.

سید محمدعلی جمالزاده، پدر داستان‌نویسی مدرن ایران، که خود این نوع محیط‌ها را تجربه کرده است از محیط نامناسب مکتب‌خانه این‌طور یاد می‌کند:

«مکتب پسر ملا علی اصغر یک اطاق از دو اطاقی بود که با یک چاه آب و یک حوض بوگندوی ترک خورده به بزرگی یک غربال و یک سولدانی تاریکی که اسمش را مطبخ گذاشته بودند، خانه جناب آخوند را تشکیل می‌داد. درب مکتب روبه‌روی اطاقی که شاگردان در آن جمع بودند مستقیماً به طرف کوچه باز می‌شد و مدام چهارطاق باز بود به طوری که اغلب اوقات رجاله‌ها و بیکاره‌های محله ساعتها از همان کوچه خود را به تماشای ما شاگردان سرگرم می‌داشتند». نویسندگان دیگری همچون مراغه‌ای، دولت‌آبادی، جعفر شهری، صادق هدایت، نجمی، یحیی دولت‌آبادی نیز محیط مکتب‌خانه را تجربه کرده‌اند.

۱- شیوه‌های آموزشی مکتب‌خانه

می‌توان گفت شیوه تدریس در مکتب‌خانه‌ها سلیقه‌ای بود و هر مکتب‌داری آنچه خود می‌پسندید تدریس می‌کرد اما در مجموع شاید بتوان سه نوع شیوه تدریس را یادآور شد. ۱. مکتب‌خانه‌هایی که در آن عربی تدریس می‌شد. ۲. مکتب‌خانه‌هایی که در آنها علاوه بر عربی دروس فارسی هم تدریس می‌شد. ۳. مکتب‌خانه‌هایی که ملای مکتب و پدر دانش‌آموز برنامه تدریس را تعیین می‌کردند. در ابتدای یادگیری از حروف الفبا شروع می‌شد. و در این نوع یادگیری تاکید بر روی صدای حروف بود، یعنی فتحه، کسره، ضمه، تشدید، مد یا مده، تنوین، یا زیر و زبر و پیش و الف و الف، بالا و پایین و کلاه و نون دو صدا بود و آن را پایه سوادآموزی می‌دانستند.

جمالزاده داستان‌نویس درباره شیوه معمول در مکتب‌خانه می‌نویسد:

« شاگردها چند دسته بودند. اول آنهایی بودند که مانند من پیش از رسیدن به الفباء قبلاً مدتی باید «هو الف‌ت‌ح العلیم» و «بس مبارک بود چو فرّهما، اول کارها به نام خدا» را از بر کنند. دسته دوم این مرحله را طی نموده به الف الف آ و ب الف با رسیده بودند و هر روز پیش از ظهرها صداها را

درهم انداخته ساعت‌های دراز با فریاد الف الف آ و غریو ولوله الف دو زبر ان و دو زبر این و دو پیش اون جارچی اشتها معلم خود می‌گردیدند. گویا این «فورمول» مشهور را که مثل سوره الحمد و ان یکاد تمام هموطنان آن دوره هنوز از حفظند در همانجا یاد گرفتم که «مد را بکشم. جزم را برهم بزمن. تشدید را سخت بگویم الف همزه را به جای الف بشناسم و اگر نشناسم صد تا چوب کف‌دستی و کف‌پایی بخورم تا بشناسم.» بعد از ظهر نوبت به بزرگها می‌رسید که عموماً پشت لبشان سبز می‌شد و دوره عربی یعنی «پنجلحم» و قرآن را طی نمود به دوره فارسی رسیده بودند. به محض اینکه صف نماز ظهر که خود پسر ملاً علی اصغر پیش نماز آن بود می‌شکست کتاب «جودی» که منظوم و در مرثیه بود باز می‌شد و خود آخوند نیز با شاگردان فارسی خوان خود همصدا شده آوازا اوج می‌گرفت. در اینجا صدای گریه و زاری زن آخوند نیز از اطاق دیگر خانه که شب و روز دره‌ایش بسته بود بلند می‌شد و کاسب کار و دکاندراهای گذر هم که در جلوی در مکتب جمع شده بودند با دست به پیشانی می‌زدند و زارزار می‌گریستند».

نویسندگان و داستان‌سرایان دیگری هم درباره این گونه شیوه تدریس نظرات درخوری داده‌اند مانند: حامدی، ظهیرالدوله، شهری و آخوندزاده. اشکالاتی را برای شیوه آموزشی مکتب‌خانه‌ها می‌توان برشمرد.

الف: نامفهوم بودن دروس

یکی دیگر از مشکلات مکتب‌خانه‌ها علاوه بر روش تدریس، قابل فهم نبودن، متون و محتوای دروس برای نوآموزان بود. همانطور که در کتاب لحظه‌ای و سخنی که در مورد جمالزاده است اینچنین آمده:

«خود من تا وقتی شش ساله بودم، تا حدود شانزده سالگی کتاب عوامل ملامحسن را می‌خواندم. به زبان عربی. برای زبان فارسی نوشته شده، معلم گفت که چرا کتابش را با «بدان» و نه با «بخوان» شروع کرده؟ ما ده روز سر این موضوع بحث داشتیم».

البته این شیوه، کارآیی چندانی نداشت و بسیاری از بچه‌ها پس از دوری از درس و مکتب‌خانه، دروس آموخته و حروف الفبا را فراموش کرده بودند و نمی‌توانستند جملات را مرتب و درست بخوانند. بعد از آموختن الفبا کودکان مطالب را به شکل زبان عربی آموزش می‌دیدند. آموزش عربی با صرف و نحو آغاز می‌شد. کودکان دروس عربی را طوطی‌وار و بدون درک معنا و مفهوم حفظ می‌کردند، به این ترتیب اگر آن مطالب برای سالها در ذهن وی باقی می‌ماند، استفاده‌ای برای یادگیرنده نداشت. همچنین این متون برای تازه‌واردان به این صنف نامفهوم و گنگ و دشوار بود. دانش‌آموزان مجبور

به حفظ متونی بودند که شاید سالها بعد معنای آنها را می‌فهمیدند، و اگر دانش‌آموزی حفظیاتش ضعیف بود، روزگار مناسبی در این مکانها نداشت. این مسئله سطح یادگیری را بسیار پایین می‌آورد و انگیزه محصلین را برای یادگیری کم می‌کرد و باعث فرار اغلب محصلین از مکتب می‌گردید.

عبدالله مستوفی و جمالزاده بر سخت بودن و قابل فهم نبودن متون عربی برای کودکان، تصویر زیبایی را ارائه می‌دهند:

«هرگز فراموش نمی‌کنم که وقتی به صیغه ضربن رسیدیم و حاجی آخوند معنی آن را چنین برابمان بیان نمود که «زدند گروه زنان غایب در زمان گذشته» من در آن عالم بچگی یک دسته از زنهای سیاه و سوخته عرب را دیدم که همه با پیراهنهای بلند سربرهنه و پای برهنه در وسط صحرای برهوتی چوبهای دراز خیزران به دست به جان جماعتی از مردان عاجز و بیچاره افتاده و چوبها بالا می‌رفت و پایین می‌آمد و با قساوت هرچه تمامتر مشغول زدن بودند بدون آنکه معلوم باشد چرا می‌زنند و کی را می‌زنند و تا کی خواهند زد و...».

در تعدادی اندک از مکتب‌خانه‌ها کودکان ضمن روخوانی قرآن، کتابهای فارسی را هم می‌خواندند کتبی همچون: «جودی (مدح شهدای کربلا)، خاله سوسکه، عاق والدین، گلستان سعدی، ترسل، کتاب سعدی، ابواب جنان، تاریخ نادر، تاریخ معجم، کلیات سعدی، حافظ، نظامی، دیوان سنایی، مثنوی، خلاصه الحساب شیخ بهایی و...» در انتهای دوره، کودک، درسهای دیگری همچون اشتقاق، بیان و نصاب الصبیان را یاد می‌گرفت. یحیی دولت‌آبادی می‌نویسد: «برای خواندن فارسی کاغذهای تحریری خود را که عبارت بود از لاشه‌های باطل شده سندهای معاملاتی که با مردم داشت (معلم) به ما می‌داد بخوانیم و خواندن خطهای تحریری بی‌اندازه زحمت داشت. از فارسی چیزی را که به شوق می‌خواندم کتاب موش و گربه بود، شعرهای آن را حفظ کرده آن کتاب را که تقریباً در میان آنچه برای خواندن من حاضر شده بود، یگانه چیزی بود که با سن و تحصیل من مناسبت داشته و آن را دوست می‌داشتم.» البته مدت زمان ماندن کودکان در مکتب‌خانه‌ها متفاوت بود و بعضی از آنها از بامداد تا غروب بود. تعدادی از داستان‌نویسان هم این کتب را که در مکتب‌خانه‌ها تدریس می‌شد برشمردند.

ب: استفاده از لغات عربی

یکی از علل نامفهوم بودن و مشکل بودن دروس برای نوآموز، استفاده از لغات عربی بود. جمالزاده در کتاب سروته یک کرباس به خوبی این مشکل را بیان کرده است در جایی از داستان که مرد پیش شیخ می‌آید تا با او همکلام شود:

«...جزاکم الله مومن، منظور شما مفهوم ذهن این داعی گردید. الصبر مفتاح الفرج. ارجو که عمأقرب وجه حبس به وضوح پیوند و البته الف البته بای نحوکان چه عاجلا و چه آجلا به مسامح ما خواهد رسید. علی العجاله در حین انتظار احسن شقوق و انفع امور اشتغال به ذکر خالق است که علی کل حال نعم الاشتغال است... لعل که علت توقیف لمصلحه یا اصلاً لاعن قصد به عمل آمده و لاجل ذلک رجای واثق هست که لولابداء عمأقرباً انتهاء پذیرد و لعل هم که احقر را کان لم یکن پنداشته و بلارعايه المرتبه و المقام باسوء احوال معرض تهلكه و دمار تدریجی قرار دهند و بناء علی هذا برماست که بای نحوکان مع الواسطه او بلاواسطه الغير کتباً او شفاهاً علناً او خفاً از مقامات عالیه استمداد نموده و بلاشک به مصداق من جد وجد به حصول مؤهل موفق و مقضی المرام مستخلص شده و برائت مابین الامائل و الاقران کالشمس فی وسط النهار مبرهن و مشهور خواهد گردید.»

در داستان رجل سیاسی به وفور کلمات عربی به کار رفته است.

«کما هو حقه ص ۴۹، حیز انتفاع ص ۵۲، لاتعد و لا تحصی ص ۶۷، الجنون فنون ص ۸۹، سلونی قبل ان نققدونی. ص ۲۱۹»

در داستان فارسی شکر است هم به نامفهوم بودن کلمات اشاره دارد.

«...تازه نزد او فهمیدم و کموبیش دستگیرم شد که منظور از یادگرفتن این علامتهای کج و معوج که به نام حروف مانند کرمهای زیانکار از اولین دوره کودکی به مغز و ریشه عمر اطفال معصوم می افتد و تا دم مرگ شیره جان آنها را می مکد چیست.»

۲- شیوه‌های تربیتی مکتب‌خانه

شیوه‌های تربیتی یکی از چندین عامل بسیار مهم و تاثیرگذار در آینده افراد جامعه محسوب می شوند. در اینجا به گردانندگان اصلی مکتب‌خانه که جمالزاده روزگار سختی را در آن گذرانده اشاره می شود. نام گردانندگان اصلی مکتب‌خانه‌ها به تناسب در هر دوره‌ای تغییر می کرد مثلاً سیدین آورده است:

«در دوره‌ای به این عده دبیر، مودب، معلم، استاد و در دوره قاجاریه، آخوند، آشیخ، ملا، یا امیرزا می گفتند که پسران را درس می داد. همچنین به معلم زن ملاباجی، آخوند باجی، خان باجی، میرزا باجی، شاه باجی، و یا آتون می گفتند و معمولاً، ملا باجی و ملا، زن و شوهر بودند. نوآموز و مبتدی مکتب را نیز ابجدخوان و سبق خوان و اطفال مکتبی را ملامکتبی می نامیدند». ملا یا ملاباجی مکان مخصوصی داشتند که معمولاً در بالای اتاق جلوس می کردند. سیدمحمدعلی جمالزاده پدر داستان کوتاه ایران، که روزگار ناعادلانه‌ای را در مکتب‌خانه‌ها گذرانده در کتاب سروته یک کرباس آورده

است:

«همان روز اولی که قدم به مکتب نهادم مانند مرغی که به قفس افتاده باشد هنوز طپش قلبم تسکین نیافته بود که آخوند با قهر و غضب و گر و قر بسیاری چنانکه گویی با من طفل معصوم پدرکشتگی صد ساله دارد اسمم را پرسید. با صدای لرزان گفتم سید محمدعلی. گفت سید محمدعلی بدان که اینجا را مکتب می‌گویند. اینجا جای شیطنت و بازی گوشی نیست. نفست درآید ناخنت را زیر فلکه می‌گیرم و با انگشت یک بغل ترکه اناری را که در مقابل دوشکچه‌اش به زمین ریخته بود نشان داد.»

مستوفی، دولت‌آبادی، شهری، جلال آل احمد، روششوار و ... نظرات متفاوت و درخور توجهی نسبت به معلمان مکاتب داشتند.

کارهای مکتب‌خانه تقسیم شده بود و ملای مکتب‌دار، امور مکتب‌خانه را بر عهده داشت. «ملا باجی» هم زنی به ظاهر شایسته و با چارقد بود. روش تربیتی این دو نفر همیشه با تلخی، خشونت، فحش و تحقیر همراه بود. تا بچه‌ها از آنها حساب ببرند. می‌توان گفت اکثر مکتب‌دارها دارای اخلاقی به شدت تحقیرکننده با دانش‌آموزان خود داشتند. ملای مکتب از نظر رعایت امور بهداشتی و رسیدگی به خود، داد محمدعلی جمالزاده را به آسمان بلند کرده و در توصیفی ملای مکتبش را موجود عجیبی توصیف کرده است. جمالزاده می‌نویسد:

«مکتب‌دار آخوندی بود معروف به «پسر ملا علی اصغر» هنوز آن ریش سیاه توپی و آن سینه قیرفام پوست خیکی او از خاطر محو نگردیده است. صورتش به یکی از این دوربهای می‌ماند که شب عید نوروز در آن گندم سبز می‌کنند. از زور ریش و پشم هیچ جای آن پیدا نبود و دهنش در آن میان حکم سوراخی را داشت که برای جادادن قلیان در وسط سبزه باقی گذاشته باشند.»

جمالزاده در کتاب سروت‌ه یک کرباس جریان بی‌اخلاقی مکتب‌دار را که وی را مجبور کرده تا بخاطر شیطنتی که در مکتب انجام داده، با خوراندن مدفوع به جمالزاده او را تنبیه کند اینچنین بیان می‌کند.

«ملا روزی از قضا سرزده فرا رسید و من روسیاه را مشغول شیطنتی دید که الحق مستحق چوب و فلک بود. آنقدر تضرع و زاری نمودم که دل سنگ آب می‌شد و آخوندک را کیک نگزید. دامنش را چسبیدم و اشک ریزان گفتم: ... خوردم غلط کردم دیگر از این کارها نخواهم کرد. به محض اینکه جمله منحوسه «... خوردم» به گوشش رسید چوب را بر زمین گذاشته پرسید آیا به راستی حاضر به خوردن آن هستی؟ به حکم اضطرار گفتم آری به خدا می‌خورم. ملا گفت این تخم سگ بدذات را

می‌بری بیت‌خالی مسجد و تا یک بند انگشت نخورد برنمی‌گردانی. آنگاه روبه من نموده گفت به صاحب همین مسجد قسم که اگر نخورده برگردی انگشهایت را زیر چوب له می‌کنم. جای چانه زدن نبود، در دل اندیشیدم که از این ستون به آن ستون فرج است، و گریبان چون طفلی از دو طفلان مسلم، در دنبال حارث ثانی و این غول بی‌شاخ و دم روان گردیدم به قدری اشک ریخته بودم که پاهایم قوت راه رفتن نداشت. و ...»

جمالزاده بخاطر اخلاق و رفتار بد مکتب‌دار مجبور می‌شود چندین بار مکتب‌خانه‌اش را عوض کند.

درباره مکان مکتب و وضع بهداشت آن برای نوآموزان نظرات مختلفی بیان شده است: «مکاتب ابتداییه مکتب‌های بازاری است که در مساجد و دکانین، که نه موافق حفظ الصحه و نه موافق نظافت است، دایر می‌باشد. طفل، پس از این که در مکاتب در مدت ده سال، ده هزار چوب خورد و مشقتها تحمل نمود، تنها خواندن و نوشتن می‌داند و از سایر علوم اطلاعی ندارد ... عمده فسادى که در این مکاتب سبب نفرت متعلمین است، سوء سلوک معلمان است. اطفال به اندازه‌ای با معلم عناد دارند که خبر مرگ معلم، عید شاگرد است ... از معلم فحشهای نالایق می‌شنود و کتک می‌خورد. اصلاح این مکاتب واجب است.» درباره میزان سواد معلمان مکتب‌دارها خاطرات جالب و درخور توجهی نقل نمودند مانند: غلامعلی سرمد، ظهیرالدوله، مراغه‌ای جمالزاده هم به کم‌سوادی مکتب‌داری که پیشش در آن دوره می‌رفته اشاره می‌کند: «... بچه‌هایی هم که الان دو سال است نزد او به مکتب می‌روند هنوز از عهده خواندن یاسین و الرحمن برنمی‌آیند.»

از جمله مشکلات مکتب‌خانه‌ها، نبودن یک نظام واحد، چگونگی اداره مکتب‌خانه و نگاه کردن به مکتب‌داری به عنوان شغلی مانند شغل‌های دیگر بود. می‌توان گفت شمار این نوع مکتب‌خانه‌ها تابع هیچ قانون مشخصی نبود و نمی‌توان برای آن تعدادی مشخص کرد، زیرا هر روز چند مکتب‌خانه تعطیل و چند باب دیگر شروع به کار می‌کردند.

الف: تشویق و تنبیه در مکتب‌خانه

درباره تنبیه‌های متداول در مکتب‌خانه‌ها، برای واداشتن محصلین به یادگیری می‌توان گفت، ملا و ملاباجی ابزارهایی برای تنبیه داشتند که عبارت بود از چوب، فلک، عصا، چند چوب کوتاه و بلند و چند ترکه تازه برای کتک‌زدن. «عصای مکتب‌دار برای آن بود که اطفال خاطی را با خم سر آن که به گردنشان می‌افکند، به سوی خود بکشد. چوب بلند نیز برای کتک‌زدن افراد دورتر و چوب کوتاه ترش

برای بچه‌های نزدیک و نزدیکتر به کار می‌رفت. استفاده از زیرزمین موسوم به سیاهچال، مداد لای انگشتان کودک و فشار دادن، چوب فلک برای شاگردانی بود که تکالیفشان را انجام نداده بودند و چنین قصوری قابل گذشت نبود».

می‌توان گفت «زدن شاگرد یکی از اصول مسلمة تربیت قدیم بود». و یکی از مواردی که کودکان را از مکتب‌خانه‌ها فراری می‌داد، تنبیهات بدنی نظیر چوب و فلک نمودن، (به دستور معلم، شاگرد تنبل را روی زمین می‌خوابانند و پاهایش را در تسمه فلک می‌گذاشتند، آنگاه دو نفر شاگرد مکتب‌خانه، دو طرف فلک را می‌گرفتند و فراش هم با ترکه‌های آلبالو که غالباً آنها را در آب خوابانیده بودند، شروع به زدن به روی لاله‌های گوش و لای انگشتان می‌کردند) از جمله تنبیهات دیگر در مکتب‌خانه‌ها، ترساندن کودک با انداختن او در سیاه‌چالی که دو عقرب در آن خانه کرده‌اند و حتی در بعضی از مکتب‌خانه‌های دخترانه، نیشگون گرفتن تن بچه‌ها طوری که جای آن کبود و سیاه می‌شد و سوزن زدن به پشت دستهای آنها از آن جمله بود. حبس کردن در اتاق تاریک و نمودار بنام سیاهچال هم یکی از روشها بود.

جمالزاده هم طعم فلک را چشیده و از آن اینطور یاد می‌کند:

«ملاً طاهر اصرار داشت به شاگردانی که هنوز از پیچ و خم «صد تا کف دستی و کف پای بخورم تا بشناسم» نگذشته بودند عربی درس بدهد و من مادرمده هم از این نعمت اجباری بی‌نصیب نماندم. ضرب و میضرب برای من شکوهی نداشت و در همان ابتدای کار بخت ناسازگار چنان خواست که هو ضارب و انا مضروب را عملاً صرف نمایم. ... از جگر نعره برآورد که گوساله را بیندازید و دوپایش را در فلکه بگذارید. محتاج به توضیح نیست که مقصود از گوساله که بود ولی همین قدر بدانید که آن روز کف پای بچه سید مظلوم چنان ضربتی چشید که از همان دقیقه رقم کینه این گونه طاهرهای بی‌طهارت الی یوم‌القیامه بر لوح خاطرش نقش بست.»

تعدادی از داستان‌نویسان مشهور، خاطرات نه‌چندان جالبی از تنبیهات در مکتب‌خانه‌ها دارند. محمدعلی جمالزاده پدر داستان‌نویسی ایران در همان روز اول که به مکتب رفت بخاطر ننوشتن مشق‌هایش در کتابش می‌نویسد:

«... عصرگاهان باز همان صدای دلخراش به گوشم رسید که سید محمدعلی مشقت را بیاور. بند دلم پاره شد. به دست‌پاچگی حلبی را از زیر توشکچه درآورده و ترسان و لرزان مانند گنجشکی که به طرف حلقوم گشاده افعی شاخداري روان باشد به جلو رفتم. در یک چشم به هم زدن چوب و فلکه حاضر شد و دو پای بچه سید مظلوم به هوا رفت و ذّربه رسول خدا و میوه دل بتول عذرا اولین بار زهر

بیداد اولاد آدم را چشید و از همان ساعت یکباره از علم و سواد و خط و کتابت بیزار و هراسناک گردید».

«عصر همان روز وقتی به خانه برگشتم و تفصیل چوب خوردنم را به مادرم حکایت نموده دو پا را در یک کفش کردم که الا دیگر به مکتب نخواهم رفت» نویسندگان دیگری هم به انواع تنبیه در مکتبخانه‌ها اعتراض داشتند مانند: احمد کسروی، عبدالله نصری و آخوندزاده، محمدمسعود، احمد محمود

به طور کلی شاید بتوان از تنبیه‌های متداول در بین مکتب‌خانه‌ها که نویسندگان هم طعم آن را چشیده‌اند به این موارد اشاره رفت: زدن چوب آلبالو بر کف پا، دو چوب معمولی و کوتاه و بلند برای زدن به شاگردان که به ترتیب نزدیک و دور به مکتب‌دار نشسته بودند، استفاده از زیرزمین مرسوم به سیاه‌چال، نهادن ریگ زیر تشک و نشانیدن شاگرد بر روی آن، گذاشتن مداد بین لاله گوش یا انگشتان و فشار دادن، وادار ساختن کودکان به آوردن ترکه از خانه، چوب و فلک، روی یک پا ایستادن، ایستادن در آفتاب، نگاه کردن به خورشید، کلاه کاغذی بر سر گذاشتن، پس‌گردنی زدن، فحش دادن.

در داستان آدم بدنام، جمالزاده اشاره‌ای به انواع تنبیهات کرده است:

«طفلك را اشكلك كرده چوب لای انگشتهایش گذاشته آنقدر فشار دادند كه دو تا از انگشت هایش افتاد و هنوز هم كه هنوز است به مرتضی سه انگشتی معروف است. اگر گاهگاهی نیز بنا به مقتضیاتی پایش به فلکه رفت و یا در میان جمع توسری خورد صدایش درنیاید و این را نیز از جمله وظایف مقدسه خود بشمارد.»

شاید این مصراع‌ها بتوانند اوضاع آن زمان را به خوبی به تصویر بکشند.

«كار ملا؟ كف دستى، كف پائى و فلک كار بچه؟ توسرى، چوب انار، فحش و كتك.

استاد و معلم چو بود بی‌آزار خرسك بازند بچه‌ها در بازار

عقاید بزرگان و مردم آن زمان، نسبت به مکتب‌دار و نوآموز مکتبی، را شاید بتوان یکی از دلایل افزایش تنبیهات نوآموزان به مکاتب دانست. همچنین بزرگان پیشین کتک زدن کودکان به قصد تنبیه و تادیب را امری لازم، ضروری و واجب می‌شمردند. مولوی می‌نویسد: «اگر کودکی در زیر ضربات پدر بمیرد باید پدر او خون بها بدهد، ولی اگر طفلی، در زیر تازیانه آموزگاری جان سپرد، هیچ

گاهی متوجه معلم او نیست.^۱ بچه‌ای در نظر مردم خوب بود که از ملا و بزرگتر حساب ببرد. «... بچه باید از کوچکی از ملا و بزرگتر ترس تو دلش باشه». تقریباً هیچ بچه مکتبی نبود که از چوب مکتب‌دار نوش جان نکرده باشد. باور مردم این بود: «چوب آخوند گله، هرکس نخورد خله». رشدیه هم اصطلاحاتی که در آنزمان مرسوم بوده است را آورده: «چهارشنبه کنم فکری، پنج‌شنبه کنم شادی، جمعه کنم بازی، ای شنبه ناراضی، پاها فلک اندازی، چوبهای آلبالو، پاهای خون آلود»

شاید بتوان گفت مکتب‌دارها، با تکیه بر زور و تهدید می‌خواستند آنچه را خودشان و جامعه روز، دانش تلقی می‌کرد، به شاگردان انتقال دهند. پس می‌توان گفت: «مکتب‌داری موفق‌تر بود که بی‌رحم‌تر باشد و بتواند چوب بزند.»

ب: محاسن و معایب مکتب‌خانه‌ها

مکتب‌خانه‌ها دارای محاسن و معایبی بودند که به اختصار به آنها اشاره می‌شود.

الف: محاسن

۱. توجه ویژه به تربیت اخلاق مدارانه. ۲. توجه به آموزش انفرادی. ۳. تشویق شاگردان برتر به

شغل معلمی

ب: معایب

۱. توسل به تنبیه‌بدنی و بی‌توجهی به آثار سوء آن. ۲. تاکید بر حافظه پروری. ۳. عدم تناسب محتوای آموزشی با توانایی شاگردان. ۴. توجه نکردن به پرورش استعداد. ۵. یکنواختی و نبود برنامه‌ریزی متنوع. ۶. کم‌توجهی به آثار تربیتی تشویق. ۷. علاقه‌مندی به پاسخ‌های همگرا و کلیشه‌ای. ۸. توجه بیشتر به حیطة دانشی و دیدن و شنیدن. ۹. تبعیض بین کودکان افراد عادی و افراد خاص. ۱۰. رشد کردن افرادی منفعل به علت رویه سخت‌گیرانه. ۱۱. هم‌سطح نبودن شاگردان در آموزش از نظر سن. ۱۲. بکار نرفتن از نوشت افزار روز مانند گچ، نیمکت، میز، تخته سیاه و ... ۱۳. سپری کردن مدت طولانی در مکتب‌خانه‌ها، مثلاً از صبح تا غروب. ۱۴. استاندارد نبودن محتوای آموزشی در مکتب‌خانه‌ها. ۱۵. عدم تناسب دروس با سطح رشد کودکان. ۱۶- عدم جذابیت فیزیکی مکتب‌خانه‌ها. ۱۷. به کارگیری گسترده از روش حفظ و تکرار عاری از فهم. ۱۸. معلم محوری و منفعل بودن شاگردان. ۱۹. تک‌خوانی و عدم سطح‌بندی و فعالیت گروهی. ۲۰. مناسب

۱. مرتضی، راوندی، سیر فرهنگ و تاریخ تعلیم و تربیت در ایران و اروپا، ص ۷۲-۷۳ ابن سینا و تدبیر منزل، ص ۲۸-۲۹، کیکاووس، عنصرالمعالی، قابوس نامه، ص ۱۳۴، طوسی، نصیرالدین، اخلاق ناصری، ص ۲۵۳

نبودن کلاسها از نظر نور، گرما، سرما و ... ۲۱. منظور نشدن نیازهای اولیه آموزشی. ۲۲. برقرار نبودن ارتباط عاطفی بین معلم و شاگرد ۲۳. پرورش حس انتقام جویی بر اثر تنبیهات سخت ۲۴. دچار اختلال عاطفی شدن ۲۵. عدم اعتماد بنفس ۲۶. رشد نکردن در بعد اجتماعی. ۲۷. آموزشی نبودن متون تدریسی ۲۸. عدم تناسب با سطح رشد نوآموزان ۲۹. جذاب نبودن کتب درسی ۳۰. آغاز یادگیری با زبان غیر بومی (متن‌ها اکثرا عربی بودند) ۳۱. شیوه نادرست آموزش و تربیت. ۳۲. محتوای نامناسب کتابهای درسی.

۳- تصویر روحانیت در داستانهای جمالزاده

الف: شکل ظاهری روحانی

جمالزاده تصاویر ظاهری که از شکل و قیافه افراد روحانی در داستانهایش ارائه می‌دهد، چهره‌ای زشت و مشمئزکننده است که می‌توان گفت روحانی در داستانهای وی روحانی‌نمایی بودند گرگ در لباس میش یا به تعبیری، از روحانیت فقط عمامه و ردای آنرا داشتند و لاغیر مانند: «شمس الذاکرین هنوز با آن صورت لک و پیس و آن ریش و پشم سرخ و آن گردن کلفت در قید حیات است ... این شخص گرچه اسما روضه‌خوان بود ولی کارش در واقع لودگی بود و از همین راه هر طور بود نان و آبی برای عیال و اولاد خود دست و پا می‌کرد.»

و یا در داستان صحرای محشر شکل و قیافه ظاهری روحانی را مورد تمسخر قرار داده است. «آخوند ریشوی سرخ‌موی گردن کلفت از زرق چشمی حدیث قدسی «علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل» ... گفت احمق مندیله به سر مگر سر اشپختر آورده‌ای مگر خیال کردی مردم تو را نمی‌شناسند مگر تو همان کسی نیستی که عرق را از لوله قوری می‌خوردی که دهانت نجس نشود هزار بار از تو سرگنده‌ترها را اینجا راه نمی‌دهند و تو با این دک و پوز منحوس می‌خواهی در ردیف پیغمبر و امام داخل بشوی.»

همچنین در ادامه داستان صحرای محشر به تمسخر این قشر ادامه داده است.

«از همه اینها خوشمزه‌تر قصه آخوندکی بود فقیه مسلک با ریش دراز کم‌مو و کم‌پشتی که معلوم بود دانه به دانه به زور منقاش از زیر پوست بیرون کشیده است. گردنی داشت از ریش درازتر و چنان رگه‌هایی کلفت و نازک کبود و بنفش اطراف آنرا گرفته بود که به صورت تنه درختی درآمد بود که در فشار شاخه‌های نیلوفر گیر افتاده باشد. از چشمهایش دیده می‌شد که از آن آخوندهای عصبانی و جوشی دو آتشی‌ای است که به هیچ و بوج مانند ترقه فرنگی می‌ترکند و اعضاء و جوارح و اعصابشان مدام دشتخوش تشنج است.»

جمالزاده در کتاب سروته یک کرباس دستهای روحانی را به پاچه گوسفند تشبیه کرده است و اینچنین توصیف می‌کند:

«جناب شیخ هم که دیگر مثل اینکه مسهل به زبانش بسته باشند و یا به قول خود آخوندها سلس القول گرفته باشد دست‌بردار نبود و دستهای مبارک را که تا مرفق از آستین بیرون افتاده و از حیث پرمویی دور از جناب شما با پاچه گوسفند بی‌شبهت نبود از زانو برگرفته و عبا را عقب زده و با اشارات و حرکاتی غریب و عجیب بدون آنکه نگاه تند و آتشین خود را از آن یک گله دیوار بی‌گناه بردارد و ...»

همچنین در داستان فارسی شکر است، روحانی را گربه‌ای فرض کرده و چنین توصیف می‌کند: «... ولی صدای صوتی که از گوشه‌ای از گوشه‌های مجلس به گوشم رسید نگاهم را به آن طرف گرداند و در آن سه گوشه چیزی جلب نظر را کرد که در وهله اول گمان کردم گربه براق سفیدی است که بر روی کیسه خاکه ذغالی چنبره زده و خوابیده باشد ولی خیر معلوم شد شیخی است که به عادت مدرسه دو زانو را در بغل گرفته و چمباتمه زده و عبا را گوش تا گوش دور خود گرفته و گربه براق سفید هم عمامه شیفته و شوفته اوست که تحت‌الحنکس باز شده و درست شکل دم گربه را پیدا کرده بود و آن صدای سیت و سوت هم صوت صلوات ایشان بود.»

همو در ادامه داستان، عمامه روحانی را چنین وصف می‌کند:

«با شنیدن این کلمات مندیله جناب شیخ مانند لکه ابری آهسته به حرکت آمد و از لای آن یک جفت چشمی نمودار گردید که نگاه ضعیفی به کلاه‌نمدی انداخته و از منفذ صوتی که بایستی در زیر آن چشم‌ها باشد و درست دیده نمی‌شد با قرائت و طمانینه تمام کلمات ذیل آهسته و شمرده و مسموع سمع حضار گردید: «مومن، عنان نفس عاصی قاصر را به دست قهر و غضب مده که الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس ...»

ب: کم‌سوادی ملاها

یکی از معضلات اجتماعی دوران قاجار و حکومت پهلوی، کم‌سوادی آخوندهای مکتب‌داری بوده که جمالزاده مدتی را پیش آنها سپری کرده بود و مواردی را در داستانهای درد دل ملا قربانعلی، داستان میرزا خطاط و داستان دو آتش از کم‌سوادی ملاها بیان می‌کند:

«اربابم لیبیک حق را اجابت کرد. عیالش را که علاوه بر عفت و عصمت خانه و زندگی جزیبی هم داشت گرفتیم و بیست سال تمام نان و نمک سیدالشهداء را خوردیم. هفته می‌شد ده، پانزده منبر هفتگی داشتیم. راست است که سواد درستی نداشتیم، اما از صدقه سر آل عبا یاد و هوش خوبی

داشتیم. همین که یک مجلس را یکبار، دوبار می‌شنیدم یاد می‌گرفتم و به مرور زمان در گرم کردن مجلس و گریز و دعا و فاتحه دستی پیدا کردم.»

در ادامه همین داستان در چند جا صحبت از کم‌سوادى ملا به میان می‌آید:

«حاجی آمده بود تا من بر سر نعش دخترش قرآن بخوانم. خواستم بگویم سواد ندارم، ولی صدایم از گلویم درنیامد و حاجی سکوت مرا حمل به قبول نمود و رفت و باز من ماندم و تنهایی... کم‌کم بنای زمزمه را گذاشتم. قرآن که نمی‌توانستم بخوانم، بنای خواندن دعاهایی که از بر بودم گذاشتم، ... و دیگر هر چه دعا و آیه‌الکرسی و آیه عربی هم می‌دانستم با فبای آلاء مخلوط کرده و خوانده بودم.»

ج: اعمال روحانی

نسبت دادن اعمال و افعال زشت به روحانیت در داستانهای جمالزاده به وفور دیده می‌شود. مثلاً در داستان صحرای محشر و قلتشن دیوان چنین آمده است:

... نمی‌شناسند مگر تو همان کسی نیستی که عرق را از لوله قوری می‌خوردی که دهانت نجس

نشود. «

... یک نفر از وکلای مجلس که تا دو سال پیش آخوند شل‌وولی بود و در مدرسه صدر حجره تنگ و تاریکی داشت حالا مکلاً شده، ریش را باهتمام تمام به شکل ریش فرنگیها ساخته و با حرکات و سکناتی که اختصاص به وزرا و رجال سیاسی دارد، شمرده حرف می‌زند و با صدائی یکنواخت می‌گوید سابقاً شراب فرانسه می‌خوردم و گاهی نیز پس از غذا یک گیلاس کنیاک می‌زدم، ولی به معده‌ام نمی‌ساخت و...»

در داستان سروته یک کرباس و داستان یکی بود یکی نبود هم تصاویر مختلف و متنوعی از اعمال و رفتار روحانی را مشاهده می‌کنیم.

«یکی از سادات مومن و مقدس ریش‌دراز که عمامه را به حکم حاکم برداشته و شاپو به سر گذاشته بود. شاپو به سر، دستها را از عبا درآورده مانند موشی که بر قالب صابون نشسته باشد در صدر مجلس قرار گرفته بود.»

«... ولی این درجه زرنگی و حقه‌بودن هم کار هر کسی نیست مگر آن که پیش از آن که داخل

شغل سیاسی‌گری بشوی آخوندی و ملایی و سیدی و آقای و این جور کارها کرده باشی.»

«... و هیچ فراموش نمی‌کنم که در یکی از آن شبها به چشم خود آخوندی را دیدم که جیب

عریض و طویلی از چرم به زیر قبای خود دوخته بود و همانطور که سرسفره نشسته بود به نوبت لقمه

جانانه‌ای به جیب بالائی دهان و لقمه دیگری بسی چرب‌تر و کلان‌تر از آن به جیب پائینی می‌ریخت».

در داستان رجل سیاسی، جمالزاده پا را فراتر نهاده و به قشر روحانی تهمت می‌زند: «... یکی دیگر را یکی از علما به زور مجبور کرده بود زنش را طلاق بدهد و خودش زن را که معلوم می‌شد دارای آب و رنگی بود به حلیه نکاح شرعی خود درآورده بود.» گفتم «مقصودت از رشوه چیست؟» همان است که به ملاها می‌دهند؟ گفت آری در زمانهای پیش فقیر و فقرا به بزرگان و اعیان و شیخ و ملا رشوه می‌دادند ولی از وقتی که مشروطه شده کار برعکس شده خان و خوانین و وزیر و حاکم به زیردستها رشوه می‌دهند. ولی باز هم معلوم است اگر بتوانی شیوه‌ای بزنی که کسی نفهمد رشوه می‌گیری و حتی مسئله را به زن و بچه‌ات هم مششته کنی آن وقت دیگر از آن سرگنده‌های سیاسی‌ها می‌شوی ولی این درجه زرنگی و حقه‌بودن هم کار هر کسی نیست مگر آنکه پیش از آنکه داخل شغل سیاسی‌گری بشوی آخوندی و ملایی و سیدی و آقایی و این جور کارها کرده باشی و الا کار حضرت فیل است که آدم طوری رشوه بگیرد که کسی نفهمد».

در داستان آدم بدنام هم به این قشر با الفاظ نادرستی پرداخته شده است: «ارباب و نوکر همه مانند سگ نازی‌آباد خودی و بیگانه را می‌گرفتند و می‌گزیدند و می‌دریدند. می‌گفتند جد اعلایش آخوند و پدر بزرگش تاجر بوده و دو پستی بیش نیست که دودمانش عنوان خانی به خود گرفته به لباس و زی و داب این طایفه در آمده‌اند.»

در انتها تصویری که جمالزاده از داستان درد دل ملا قربانعلی به خواننده می‌دهد، ملایی است که سواد ندارد، تحصیلات علوم دینی ندارد، روضه می‌خواند، به خداوند اعتقاد ندارد، از موقعیت سوءاستفاده می‌کند و از این طریق خرجی خانواده را درمی‌آورد، اصول اخلاقی را زیر پا می‌گذارد، عاشق می‌شود، از پشت بام خانه مردم را دید می‌زند.

«من همین که به خود آمدم دیدم در گوشه پشت بام حاجی در پناه ناودانی شیروانی شکسته‌ای مخفی و از سوراخ ناودانی نگران درون خانه نامحرمم و در نزدیکی درگاه اتاق چشمم دوخته شد به یک رختخواب سفیدی که موی پریشان دوشیزه خواب‌آلودی سرتاسر ناز بالش آن را در زیر چین و شکن خود آورده است».

ملا قربانعلی در اثر نیاز مالی به روضه‌خوانی روی آورده و خود را ملا جا زده، ملا عاشق دختر همسایه می‌شود، دختر می‌میرد و شب بر بالای سر دختر قرآن می‌خواند و وسوسه شده و او را بوسیده و این کار او را دیده‌اند و همین موجب محکومیتش شده است.

۴- نقد و تحلیل کلی

۱. روحانیتی که جمالزاده به تصویر کشیده است، از سنخ بسیار بسیار نادر می‌باشد یعنی یک یا حتی احتمالاً چند نفر مثل آدمهایی را که او به تصویر کشیده، ممکن است در ایران پیدا کنیم که همین اوصاف و اطوار را داشته باشند. این مشکل عام جامعه روحانیت نیست؛ اینکه دنبال یک نفر آدم خیلی ویژه و خاص _ آن هم صرفاً در وجه منفی و شوربختش - بگردیم و او را پیدا و مطرح کنیم، که هنری نیست. وانگهی روحانیتی که وی در داستانها، از آنها انتقاد و یا به سخره گرفته‌اند، روحانی‌نماهایی هستند که در هر صنفی پیدا می‌شود. در حالی که ما در همین دوران روحانیان برجسته و روشنفکر داریم که اصلاً نامی از آنها در داستانها نیست. با وجود این هیچکس منکر وجود روحانی‌نمایان، و افراد ریاکاری که خود را به دروغ در کسوت روحانی قرار می‌دهند، نیست. اما به حسب منطق حاکم بر آثار داستانی جمالزاده، اگر در سراسر آثار ایشان فقط به ترسیم یک یا دو چهره از صنف و گروه خاصی بپردازیم و آن چهره‌ها را هم افرادی شهوت‌ران، ریاکار و مال مردم‌خور و ظالم و ... تصویر کنیم، در واقع، در چارچوب داستان و منطق داستانی این صنف و گروه اجتماعی را متهم به این صفات کرده‌ایم. و گرنه و باز به اقتضای منطق داستانی می‌توانستیم قهرمانی از همان صنف یا گروه اجتماعی با صفاتی متفاوت از آن شخصیت‌های منفی و غیراخلاقی، ترسیم کنیم و در مقابل شخصیت‌های منفی قرار دهیم. اما رویکردی که جمالزاده درباره روحانیت درپیش گرفته است به گونه‌ای یک جانبه بر تخریب چهره روحانیت و شخصیت‌های دین‌دار متمرکز شده است.

۲ - اینکه داستان‌نویسی مانند جمالزاده، روحانیت را نقد کرده است؛ یک بخش از روحانیت، ممکن است مثلاً مبلغ خرافه باشند. مبلغ عقل‌ستیزی و خردستیزی باشند. شما یک استدلالی دارید؛ یک استمدادی دارید که مخاطب، کاملاً درگیر می‌شود. شما حتی ممکن است برای مذهبی‌ترین آدم، جوری استدلال منطقی کنید که حرف شما را بپذیرد که بله؛ این بخش از روحانیت، در طول تاریخ، مثلاً خرافه‌پروری کرده‌اند. ولی شما بی‌هیچ دلیلی ادعا کنید همه روحانیت خرافه‌پرست بوده‌اند، همه‌شان چند تا زن داشته‌اند و بوی تعفن از بدن آنها می‌آمده؛ حمام نمی‌رفته‌اند؛ و ... این طرز تفکر صحیح نیست.

۳- می‌توان گفت جمالزاده فقط به صنف خاصی از روحانیت توجه کردند مثلاً به ملای ده که اگر روحانیت را تقسیم‌بندی کنیم، به فقیه، مجتهد جامع‌الشرایط، و ... ملای ده در ردیف آخر از نظر درجه اعتبار، سواد، مقبولیت نزد مردم و ... قرار دارد. و جمالزاده نوک پیکان را روی این صنف محدود، زوم کرده و واژگانی که وی درباره روحانیت بکار بردند گواهی این مدعا است.

۴- می‌توان گفت آموزش سنتی در دوره قاجار و اوایل پهلوی به دو شکل رواج داشت: مدرسه‌ای و آموزش مکتب‌خانه‌ای. مکتب‌خانه مکان آموزش کودکان و مدرسه محل تعلیم طلبه‌های علوم دینی بود. و جمالزاده بین این دو خلط کرده و چون در دوران کودکی ایران را ترک کرده همه را به یک چوب رانده است.

۵- به دلیل دخالت نکردن حکومت و نبود نهادهای رسمی متولی امر آموزش و پرورش، نظارت چندانی بر عملکرد مکتب‌خانه‌ها نمی‌شد، همانطور که پولاک می‌نویسد: «دولت هم هیچ اقدامی برای تعلیمات ابتدایی انجام نمی‌داد». البته سازوکار خاصی هم برای گزینش معلمان مکتب‌خانه‌ها وجود نداشت.

۶- سخت‌گیری در احکام اسلامی در مکتب‌خانه، که باعث منجر شدن از دین و تعالیم آن می‌شد: «هر روز عصر همین که کارهای درس تمام می‌شد مکتب‌دار همگی را وادار می‌کرد وضو بگیرند و به طور جماعت نماز بخوانند و اگر بچه‌ای در خواندن نماز صبح و شب که در مکتب‌خانه نبود کاهلی می‌کرد به آخوند اظهار می‌شد و مومن کوچولو طرف تنبیه واقع می‌شد»

۷- در میان صنف روحانیت هم گروهی بودند که برای اهداف کاملاً شخصی به این جرگه پیوسته بودند. یا به عبارتی در هر جریانی که برایشان سودآور و منفعت داشت شرکت می‌کردند و به فکر ضرر و زیان دین نبودند. و این گروه کوچک از این صنف را نباید به پای همه روحانیت نوشت و بر آن مانور داد، و این نکته را غیر داستان‌نویسان تذکر داده‌اند:

«هر آخوند بی‌سواد و هر جوان ولگرد که می‌خواست با حيله و تزوير از تحمل خدمت سربازی فرار کند در حال؛ عمامه به سر گذاشته به عنوان «طلبه» یا «مدرس» به محاضر علمای روحانی پناهنده می‌شد».

۸- اجازه فعالیت ندادن به روحانیت، که در امور دیگر غیر از روضه‌خوانی تبلیغ و یا تدریس کنند. آخوندها فقط اجازه داشتند قرآن و عم جزء تدریس کنند.

۹- برخورداری از مزایای طلبگی، و بازتاب منفی آن بین مردم؛ یعنی راه یافتن عده‌ای که صلاحیت لازم برای طلبه شدن را نداشتند و وقتی این عده بین مردم به امر تبلیغ و تربیت می‌پرداختند، چون آموزش کافی و سواد کافی نداشتند بازتاب خوبی بین مردم نداشت و مردم دید منفی به روحانیت پیدا می‌کردند.

۱۰- پیروی از غرب

احسان نراقی به آسیب‌شناسی دین ستیزی و روحانیت‌ستیزی در ایران می‌پردازد:

«تخطئه دین و مخالفت با روحانیان را از عوارض غرب‌زدگی و پیروی کورکورانه از فرهنگ غربی بویژه حوادث انقلاب کبیر فرانسه می‌دانم و چون در آنجا انقلابیون علیه سلطه کلیسا قیام کردند، روشنفکران ما هم یکی از لوازم آزادی‌خواهی را حمله به دین و کلیسا دانستند. در حالی که در ایران روحانیان همواره به عنوان یک نیروی ملی در برابر بیگانگان مقاومت می‌کردند که مثال بارز آن قیام تنباکو است.

۱۱- مخالفت رژیم با روحانیت

«از زمان مشروطه تا اوایل دوران رژیم پهلوی، موضوع و محتوای مقالات روزنامه‌ها، شعر، رمان‌های تاریخی و ادبیات، همان قدر که متوجه فساد دولت، عقب‌ماندگی اجتماعی و مجرم‌شماری قاجاریه است، به ضدیت با روحانیت شیعه، تحسین زرتشت و بزرگانگاری تمدن ایران پیش از اسلام نیز عنایت دارد.»

نتیجه‌گیری

مکتب‌خانه‌ها عام‌ترین و رایج‌ترین شیوه آموزشی- تربیتی در نظام سنتی بودند. بزرگترین رسالت، هدف و فلسفه مکتب‌خانه‌ها آموختن قرائت قرآن و شرعیات با شیوه‌های رایج در آن زمان بود. اکثر مکتب‌دارها به اعتقاد جمالزاده از روحانیون و آخوندها بودند و به علت پایین بودن سطح سواد عمومی و حتی سواد بسیاری از مکتب‌دارها، آموزش به سطوح پایین منحصر بود. با توجه به سوال اصلی مقاله که نقش شیوه‌های آموزشی و تربیتی مکتب‌خانه بر تصویر جمالزاده از روحانیت است می‌توان گفت مکتب‌خانه و شیوه‌های آموزشی و تربیتی آن، تاثیر منفی‌ای بر جمالزاده و دیگر نویسندگان گذاشته است، و چون جمالزاده نتوانسته است بین ملای مکتب‌خانه و روحانی فرق بگذارد و از طرفی مجبور به ترک ایران در سنین نوجوانی شده است و از سویی تمام تحقیرها و کتک‌خوردن‌ها در سنین کودکی اتفاق افتاده است همه معلمان مکتب‌خانه‌ها را روحانی فرض کرده و به حساب روحانیت نوشته است. در حالی که روحانیت اصیل از این تهمتها مبرا هستند. می‌توان گفت روحانیان قصه‌های او عموماً روحانیان دوره قاجارند، کم اطلاع، سطحی و عموماً بی‌سواد و خرافاتی.

منابع

- ۱- آخوندزاده، فتحعلی، مقالات، باقر مومنی، آوا، تهران، ۱۳۵۱.
- ۲- انوری، حسن، فرهنگ بزرگ سخن، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۸۱
- ۳- آل احمد، جلال، جلال جاودانه، گردآورنده، عبدالرضا جعفری، تهران، نشر تنویر، ۱۳۷۹
- ۴- ابن سینا و تدبیر منزل، ترجمه و نگارش محمد نجمی زنجانی، تهران، ۱۳۴۹
- ۵- اصلانی، محمدرضا، صادق چوبک، نشر قصه، چ اول، ۱۳۸۳
- ۶- ارفع، رضا، ایران دیروز، خاطرات پرنس ارفع الدوله، بی‌نا، تهران، ۱۳۴۵.
- ۷- امید، حسین، تاریخ فرهنگ آذربایجان، ۱۳۳۲.
- ۸- بزرگ امید، ابوالحسن، از ماست که بر ماست، محتوی خاطرات و مشاهدات ابوالحسن بزرگ امید، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۲
- ۹- بروگش، هینریش، سفری به دربار سلطان صاحبقرانریال ترجمه کردبچه، اطلاعات، تهران، ۱۳۶۷
- ۱۰- بیگدلو، رضا، جریانهای فرهنگی ایران معاصر، تهران، ۱۳۹۷
- ۱۱- پولاک، یاکوب ادوارد، سفرنامه پولاک ایران و ایرانیان، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران، ۱۳۶۸
- ۱۲- جمالزاده، محمدعلی، خاطرات سیدمحمدعلی جمالزاده، به کوشش ایرج افشار و علی دهباشی، تهران، نشر سخن، ۱۳۸۰
- ۱۳- جمالزاده، محمدعلی، سروته یک کرباس، نشر معرفت، تهران
- ۱۴- جمالزاده، محمدعلی، آزادی و حیثیت انسانی، به کوشش علی دهباشی، انتشارات سخن، چاپ دوم، تهران، ۱۳۸۴
- ۱۵- جویا، بلوندل سعد، عرب ستیزی در ادبیات معاصر ایران، ترجمه فرناز حایری، تهران، ۱۳۸۲
- ۱۶- دولت‌آبادی، محمود، روزگار سپری شده مردم سالخورده، چ پنجم، نشر چشمه، تهران، ۱۳۷۷.
- ۱۷- دولت‌آبادی، یحیی، حیات یحیی، ج ۱،
- ۱۸- دیوان بیگی، میرزا حسین خان، خاطرات دیوان بیگی، تهران، ۱۳۸۲.
- ۱۹- هدایت، صادق، مردی که نفسش را کشت، سایت سخن انتشار نسخه الکترونیک

- ۲۰- _____، آثار نایاب صادق هدایت، به کوشش جهانگیر هدایت، نشر چشمه، ۱۳۹۵
- ۲۱- دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه دهخدا، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۳۸
- ۲۲- حامدی، زهرا، تاریخچه تاسیس مدارس جدید، پژوهشگاه تاریخ، تهران، ۱۳۷۱
- ۲۳- حکیم، محمدتقی خان، گنج دانش، جغرافیای تاریخی شهرهای ایران، تهران، ۱۳۶۶
- ۲۴- حکمت، علی اصغر، سی خاطره از عصر فرخنده پهلوی، بی‌جا، تهران، ۱۳۵۵
- ۲۵- خواجه نصیرالدین طوسی، (بی تا) اخلاق ناصری، تهران
- ۲۶- واتسن، رابرت گرانت، تاریخ قاجار از ابتدای قرن نوزده تا سال ۱۸۱۵، ترجمه عباسعلی آذری، تهران، ۱۳۴۰
- ۲۷- ویشارد، جان جی، بیست‌سال در ایران روایت زندگی در دوران سه پادشاه، ترجمه علی پیرنیا، نوین، تهران، ۱۳۶۳.
- ۲۸- کتیرایی، محمود، از خشت تا خشت، موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران، ۱۳۴۸
- ۲۹- کسروی، احمد، تاریخ مشروطه ایران، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۰
- ۳۰- کرمانی، ناظم الاسلام، تاریخ بیداری ایرانیان، آگاه، تهران، ۱۳۶۲.
- ۳۱- کرمانی، میرزاآقاخان، سه مکتوب، آلمان، به کوشش بهرام چوبینه، ۲۰۰۰.
- ۳۲- مولانا جلال‌الدین محمد بلخی رومی، مثنوی معنوی، تهران، ۱۳۸۷.
- ۳۳- مراغه‌ای، زین‌العابدین، سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ، کتابهای صدف، تهران، ۱۳۴۴
- ۳۴- مستوفی، عبدالله، شرح زندگی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، علمی، تهران، ۱۳۴۴
- ۳۵- -----: تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، ج ۳، تهران، ۱۳۴۳
- ۳۶- محمود، احمد، درخت انجیر معابد، چ اول، ج اول، انتشارات معین، تهران، ۱۳۷۹
- ۳۷- میرعابدینی، حسن، صد سال داستان‌نویسی در ایران، ج ۱، تندر، تهران، ۱۳۶۶.
- ۳۸- مجموعه آثار صادق هدایت؛ محمد، بهارلو (گردآورنده)؛ چاپ اول زمستان ۱۳۷۲
- ۳۹- مسعود، محمد، گل‌هایی که در جهنم می‌روید، انتشارات جاویدان، ۱۳۵۷.
- ۴۰- ناطق، هما، کارنامه فرهنگی فرنگی در ایران، خاوران، تهران، ۱۳۷۵
- ۴۱- نجمی، ناصر، دارالخلافه تهران در یک‌صدسال پیش، ارغوان، تهران، ۱۳۶۸
- ۴۲- نصیری، عبدالله، رویارویی با تجدد، جلد اول، نشر علم، تهران، ۱۳۸۶

- ۴۳- قاسمی پویا، اقبال، مدارس جدید در دوره قاجاریه، بانیان و پیشروان، تهران، ۱۳۷۷
- ۴۴- قائم مقامی، ژاله، دیوان، تهران، ۱۳۴۵.
- ۴۵- روششوار، ژولین، خاطرات سفر ایران، ترجمه مهران توکلی، نشر نی، تهران، ۱۳۷۸
- ۴۶- رضازاده ملک، رحیم، سوسمارالدوله، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۵۴
- ۴۷- راوندی، مرتضی، سیر فرهنگ و تاریخ تعلیم و تربیت در ایران و اروپا، نگاه، تهران، ۱۳۸۳.
- ۴۸- رشدیه، شمس‌الدین، سوانح عمر، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲.
- ۴۹- شریعتی، علی، مکتب، بی تا، تهران
- ۵۰- شهری، جعفر، تاریخ اجتماعی ایران در قرن سیزدهم، ج ۴، رسا، ۱۳۶۹
- ۵۱- سرشار، محمدرضا، حقیقت بوف کور، کانون اندیشه جوان، چ دوم، تهران، ۱۳۸۷.
- ۵۲- سعیدی سیرجانی، علی اکبر، در آستین مرقع، نشر پیکان، تهران، ۱۳۷۹
- ۵۳- سرمد، غلامعلی، اعزام محصل به خارج از کشور (دوره قاجاریه) بنیاد، تهران، ۱۳۷۲
- ۵۴- سیدین، علی، از مکتب‌خانه تا مدرسه، علم، تهران، ۱۳۹۱.
- ۵۵- سعدی، مصلح‌الدین، گلستان، باب هفتم، تهران، ۱۳۶۹.
- ۵۶- عین‌السلطنه، قهرمان میرزا، روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، به کوشش منوچهر سالور و ایرج افشار، اساطیر، تهران، ۱۳۷۷
- ۵۷- عنصرالمعالی، کیکاووس، قابوس نامه، تهران، ۱۳۹۰.
- ۵۸- فخرایی، ابراهیم، گیلان در جنبش مشروطیت، شرکت سهامی کتابهای جیبی، تهران، ۱۳۵۳
- ۵۹- ظهیرالدوله، علی بن محمدناصر، سفرنامه ظهیرالدوله، مستوفی، تهران، ۱۳۷۱
- ۶۰- صفری، بابا، اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۳
- ۶۱- صنعتی‌زاده کرمانی، عبدالحسین، روزگاری که گذشت، رشت، ۱۳۴۶.
- ۶۲- طبری، احسان، فروپاشی نظام سنتی و زایش سرمایه‌داری در ایران، بی تا، بی تا، تهران
- ۶۳- روزنامه تربیت
- ۶۴- اطلاعات، ۱۳۱۴